



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۱

چون قضایش حبلِ تدبیرت سُکُست

چون نشد بر تو قضایِ آن درست؟

\*حبل: ریسمان

\*سُکُستن: شکستن، پاره کردن

وقتی که زندگی هر لحظه با قضا و مشیّتِ خود ریسمانِ تدبیر من ذهنی‌ات را پاره کرده و تو را بی‌مراد می‌کند تا بفهمی که فکر و عمل کردن براساس عقل من ذهنی هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت، پس چرا حاکمیت قضا و مشیّتِ او برای تو معلوم و مسلّم نمی‌شود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷

قُمَاشی کَانَ تو نَبُودَ برون انداز از خانه

درونِ مسجدِ اَقْصی سَگِ مُرده چرا باشد؟

\*قُمَاش: پارچه، لباس، متاع

\*مسجدِ اَقْصی: مسجدِ بزرگ و معروف در بیت‌المقدس

خداوندا، متاعِ همانیدگی‌های مرکز را که از جنس تو نیستند از خانه دلم بیرون بینداز. چرا درون مسجدِ اَقْصی یا مرکز من که فقط جای خداست، سَگِ مُرده من ذهنی باید باشد؟ به عبارتی ما باید با فضاگشایی و تسلیم و صبر با حکم «قضا و کُنْ فَاکان» زندگی همکاری کنیم تا من ذهنی مُرده را از مسجد دلمان بیرون کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

خانه را من رُوَفتم از نیک و بد

خانه‌ام پُرست از عشقِ اَحد

[مولانا از زبان انسان زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] من با فضاگشایی خانهٔ دلم را از همانیدگی‌ها که مرا دچار نیک و بد ذهنی یا قضاوت می‌کردند جارو کردم. اینک خانهٔ دلم عدم شده و مملو از عشق خداوندِ یگانه است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵

هر چه بینم اندر او غیرِ خدا

آن من نَبُود، بُوَد عکسِ گدا

در آینهٔ دلم که اکنون با فضاگشایی از همانیدگی‌ها پاک و از جنس عدم شده‌است، هرچه جز یاد خداوند بیاید از من نیست، زیرا من از جهان هیچ‌چیز نمی‌خواهم، بلکه انعکاس خواستهٔ من ذهنی دیگران است که با خصلت گدایی به هرکس می‌رسند از او توقعی دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

طَهْرًا بیتی بیانِ پاکی است

گنجِ نور است، ار طلسمش خاکی است

\*طَهْرًا بیتی: خانه‌ام را پاک کنید.

دل را باید از پلیدی‌ها، همانیدگی‌ها و دردها پاک کرد، چراکه در درون هر انسانی گنجِ هشیاری حضور وجود دارد که جسمِ خاکی یا من‌ذهنی، با پریدن از فکر یک همانیدگی به فکری دیگر، طلسم کرده و روی آن را پوشانده‌است. گنج



حضور، زیرِ فکرهای ما در فاصلهٔ بین دو فکر است، بنابراین به محضِ این که فضا را باز کرده و ذهن را خاموش کنیم، طلسم می‌شکند و گنج آشکار می‌شود.

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۲۵

«... وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.»

«... و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه‌ام را پاک کنید برای طواف‌کنندگان و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۱۰۱

چگونه خنده بپوشم؟ انارِ خندانم

نبات و قند نتاند نمود سُمّاقی

\*سُمّاقی: منسوب به سُمّاق، معرّب سُمّاک، گیاهی که میوهٔ آن مزهٔ ترش دارد، تُرشی.

[مولانا از زبان انسان زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] چگونه خندهٔ خود را پنهان کرده و بپوشانم؟ من مثل انار خندان هستم و مدام می‌خندم. اصل من از جنس نبات و قند و شیرینی است، بنابراین نمی‌تواند ترشی، عبوسی و غم را از خود بیان کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نَعَم

بی شمعِ روی تو نتان دیدن مر این دو راه را



## \*نتان: نتوان

«صبر» و یا «شکر» دو راه یکی شدن مجدد و هشیارانه با زندگی هستند. اما بدون مرکز عدم یا چشمان خداوند، این دو روش را نمی‌توان تشخیص داد. بنابراین هر لحظه باید با فضاگشایی مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی کرده و با چشمان عدم ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

انبیا گفتند: در دل علتی ست

که از آن در حق شناسی آفتی ست

پیغمبران گفتند که در مرکز ما مرضی به نام من ذهنی وجود دارد که مانع خدانشناسی و خودشناسی است، یعنی نمی‌گذارد ما خودمان را به صورت خدا یا زندگی بشناسیم و این به ما آفت می‌زند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

تو مرد نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای

خواهی بدانی دزد را، طرّار شو، طرّار شو

## \*طرّار: دزد

ای انسان، ذات تو از جنس زندگی و نیک است، اما به عنوان من ذهنی تو ساده لوح هستی، چراکه با چیزهای این جهانی همانیده شده و زر زندگی‌ات هر لحظه به وسیله فکرها همانیده دزدیده می‌شود. می‌خواهی دزد را بشناسی؟ خودت دزد شو، یعنی با فضاگشایی همانیدگی‌هایت را شناسایی کن و ببنداز تا بتوانی زندگی سرمایه‌گذاری شده در آنها را بدزدی و به زندگی زنده شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

اندر آن عالم که هست این سحرها

ساحران هستند جادویی گشا

در این عالم که سحر همانیدگی‌ها وجود دارد ساحرانی مانند مولانا نیز هستند که با ابیات زنده‌کننده خود سحر من‌ذهنی را باطل می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر

نیز روئیده‌ست تریاقِ ای پسر

\*تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طب قدیم به‌عنوان ضد درد و ضد سم به‌کار می‌رفته، پادزهر. ای انسان، در صحرای ذهن که این زهرِ تر یعنی عقل من‌ذهنی و دید همانیدگی‌ها روئیده، پادزهر نیز روئیده‌است. پادزهر همان فضای گشوده‌شده و اتصال به زندگی است که آن را با فضاگشایی و مطالعه ابیات مولانا به‌دست می‌آوری. [درواقع آموزش مولانا پادزهری است که کمک می‌کند فضا را باز کنیم تا فضای گشوده‌شده یا خود خداوند ما را از زهر و جادوی من‌ذهنی حفظ کند].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷

گویدت تریاق: از من جو سپر

که ز زهرم من به تو نزدیکتر



تریاق که نماد فضای گشوده‌شده یا مولانااست به تو می‌گوید: بیا با فضاگشایی روزن دلت را باز و مرکزت را عدم کن و از من سپری برای محافظت خود فراهم کن، چراکه من از زهرِ من‌ذهنی به تو نزدیکترم. [پادزهر از فضای گشوده‌شده به دل همانیده و پُردرد ما می‌ریزد و مرکز ما را درست می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

گفت او، سحرست و ویرانی تو

گفت من، سحرست و دفعِ سحرِ او

[مولانا از زبان زندگی به انسان می‌گوید:] سخنان من‌ذهنی و فکرهای همانیده تو را سحر می‌کنند و موجب هلاکت و ویرانی تو می‌شوند، درحالی‌که سخنان من که از فضای گشوده‌شده می‌آید سحری مثبت است که سحر من‌ذهنی و ویرانی آن را دفع می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام

امر را و نهی را می‌بین مُدام

ای انسان، با عقل من‌ذهنی نیندیش که اعمالت قبول و یا رد است، بلکه پیوسته فضا را باز کن و امر و نهی زندگی را دریافت کن. زندگی هر لحظه به تو الهام می‌کند چه کاری انجام دهی و چه کاری را انجام ندهی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد

وآنکه از خود بی ز خود چیزی بدُزد



ای انسان، با جدی نگرفتن اتفاق این لحظه، خودت را به دام پاداش الهی یا همان فضای گشوده شده درونت تسلیم کن. سپس درحالی که ناظرِ ذهنت هستی و من‌ذهنیات خاموش شده، از خودت یک همانیدگی را بدزد، یعنی یک همانیدگی را شناسایی کن و عمیقاً درک کن که همانیدگی‌ها زندگی ندارند، تا در این صورت هشیاریات که در آن به تله افتاده‌است، آزاد گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

چون نپرسی، زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پُرآن تر بود

اگر معنویت را به ذهن درنیاوری و سؤال نپرسی که من از چه جنسی هستم و زنده شدنم به خداوند چگونه صورت می‌گیرد، در این صورت حقیقت فضای گشوده شده یا عشق، زودتر خودش را به تو نشان می‌دهد و تو به آن زنده می‌شوی، چراکه پرندۀ صبر و فضاگشایی از سایر پرندگان تیزروتر است و تو را بسیار زود به مقصود می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

ور بپرسی دیرتر حاصل شود

سَهل از بی‌صبریت مشکل شود

اما اگر سؤال کنی و شتاب بورزی، در سبب‌سازی ذهن خواهی ماند و مقصود تو یعنی تبدیل به هشیاری حضور که امری آسان است از بی‌صبری و عجلۀ تو سخت و مشکل خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی‌ست

که پناه و دافعِ هر جا غمی‌ست





\*نیکو دم: دم و نفسِ خوب و خوش

لقمان که نماد انسان زنده شده به حضور است، گفت صبر یا فضاگشایی، نفخه جان بخشی است که پناه و دفع کننده تمام غمهاست. به عبارتی وقتی ما فضا را باز می کنیم و جذب آن چه ذهن نشان می دهد نمی شویم، دم ایزدی وارد وجودمان شده و غم و درد همانیدگی ها را از دلمان پاک می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳

صبر را با حق قرین کرد ای فلان

أخِرِ وَالْعَصْرِ رَا أَكْهَ بَخْوَان

خداوند صبر را با خود یکی کرده است، یعنی فرموده است اگر می خواهید به من نزدیک شوید و از جنس من شوید، باید صبر کنید، یعنی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه بگشایید. اگر با دید من ذهنی نمی توانید این حقیقت را باور کنید، آخر سوره العصر را آگاهانه بخوانید که می گوید انسان ها زیان کارند، غیر از آن هایی که ایمان آوردند، یعنی با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و مردم را به خداوند و صبر تشویق کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر آدم ندید

خداوند صدها هزار نوع کیمیا خلق کرد، اما هیچ کدام برای تبدیل انسان از هشیاری جسمی به هشیاری حضور به اندازه صبر و فضاگشایی مفید و مؤثر نبوده است و انسان کیمیایی بدین باارزشی ندیده است. پس لازم است تا با فضاگشایی و تحمل درد هشیارانه ناظر من ذهنی اش شود و صبر کند تا تبدیل صورت پذیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۸

گر تو اشکالی به کلی و حَرَج

صبر کن، الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ

\*حَرَج: تنگی و فشار

\*الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ: صبر کلیدِ درِ رستگاری و نجات است.

ای انسان، اگر در ذهن هستی و سراسر وجودت را اشکال و گمان فراگرفته است و در سختی و تنگنای ذهن منقبض شده‌ای، بدان که من ذهنی داری و با سؤال و جوابِ ذهنی نمی‌توانی آن‌ها را حل کنی، پس فضا را بگشا و صبر کن، زیرا صبر کردن کلید گشایش است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۹

اِحْتِمَا كُنْ، اِحْتِمَا زَانْدِيشَهَا

فکر، شیر و گور و، دلها بیشه‌ها

\*اِحْتِمَا: پرهیز

از اندیشیدن برحسب همانیدگی‌ها پرهیز کن، زیرا فکرهای همانیده همچون شیری است که در بیشهٔ مرکزت به گورخر معنا یا زندگی حمله می‌کند و انرژی زندهٔ زندگی را به تله می‌اندازد. [فکرهای همانیده لحظه‌به‌لحظه زندگی را شکار کرده و تبدیل به درد، مسئله، مانع و دشمن می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۰

اِحْتِمَاها بر دواها سرور است

زآنکه خاریدن فزونی‌گر است



پرهیز کردن از اندیشه‌های همانیده و سؤال و جواب‌های ذهنی، بر دواها و راه‌حل‌هایی که ذهن برای تبدیل شدن پیشنهاد می‌دهد برتری دارد. همان‌طور که شخص کچل با خاراندن سرش، فقط میل به خاریدن را در خود زیاد می‌کند و بیماری کچلی او نه تنها مداوا نمی‌شود، بلکه بیشتر هم می‌شود، تو نیز هرچه در ذهن سؤال و جواب کنی، ذهن بیشتر فعال شده و مسائل و دردهای جدید ایجاد می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

اِحْتِمَا، اصلِ دوا آمد یقین

اِحْتِمَا کن قوهٔ جان را ببین

به‌طور قطع و یقین پرهیز از فکرهای همانیده و همچنین پرهیز از سؤال و جواب‌های ذهنی اصلی‌ترین دواي شفا دهندهٔ زندگی است. پس پرهیز کن، یعنی به‌صورت فکر همانیده بلند نشو، ذهن را ساکت کن و بگذار از فاصلهٔ بین دو فکر دوا، خرد و برکت زندگی بیاید تا قدرت جان اصلی خود را که در این لحظه مستقر است، مشاهده نمایی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شُکْرِ نِعْمَت، خوش‌تر از نعمت بُود

شُکْرِ باره کی سوی نِعْمَت رَوَد؟

\*شُکْرِ باره: کسی که بسیار شُکْرِ می‌کند و عاشقِ شُکْرِ است.

شُکْرِ نِعْمَت و فضاگشایی در اطراف آن از خود نعمت‌گوارتر و دلنشین‌تر است. بنابراین کسی که با فضاگشایی در برابر آن‌چه که ذهن نشان می‌دهد، مرکز عدم را تجربه کرده‌است دیگر کی به‌سوی نعمت می‌رود و به آن توجه می‌کند؟ [شُکْرِ باره از نظر مولانا انسانی است که هر لحظه برای توانایی فضاگشایی خود شُکْرِ می‌کند، یعنی مرتب فضا را در برابر نعمت یا هرآن‌چه که ذهن نشان می‌دهد باز می‌کند تا به فضای گشوده‌شده یا خداوند زنده شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

شکر، جانِ نعمت و، نعمتِ چو پوست

زآنکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

فضاگشایی و شکر جانِ نعمت و سبب به وجود آمدن آن می شود و نعمت مانند پوست است، چراکه نعمتِ اصلی خودِ شکر کردن است که سبب می شود فضا باز شود و تو را تا کوی دوست، زنده شدن به خدا، برساند. اما همانیده شدن با نعمت باعث می شود هشیاری انسان جسمی شده و او را در من ذهنی نگه دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷

نعمت آرد غفلت و، شکرِ انتباه

صیدِ نعمت کن به دامِ شکر شاه

\*انتباه: بیداری، آگاهی

اگر فقط به نعمت توجه کنید، با نعمت‌ها هم‌هویت شده و به خوابِ ذهن فرو می‌روید، درحالی که وقتی یک پارچه شکر می‌شوید در دامِ شکر شاه هستید که می‌توانید فضا را بگشایید و با خردِ فضای گشوده شده نعمت‌ها را هم جذب کنید. درواقع این بیداری از خوابِ ذهن و هم‌هویت‌شدگی‌ها است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

چون مردمِ دیوانه ویران کنم این خانه

آن وصل بدین هجران، یعنی بنمی‌ارزد



وقتی ابیات مولانا را تکرار می‌کنم، عقل من ذهنی‌ام زایل شده و همچون دیوانگان این خانه ذهن را ویران می‌کنم، دیگر براساس دید همانیدگی‌ها فکر و عمل نمی‌کنم، از کنترل دیگران و از ستیزه و مقاومت دست برمی‌دارم، چراکه هجران و جدایی‌انگیزی من ذهنی در مقابل یکی شدن با زندگی مطلقاً ارزشی ندارد و من باید آن را رها کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

گر دو صد خانه کنی زنبوروار

چون مگس بی‌خان و بی‌مانت کنم

اگر براساس همانیدگی‌های مرکزت مانند زنبور صدها خانه بسازی و هشیاری‌ات در آن‌ها پخش شود و زندگی‌ات را حول و حوش آن‌ها بگردانی، من همه را خراب و ویران کرده و تو را مانند مگسی بی‌خانمان می‌کنم. هشیاری‌ات نباید در خانه ذهنی و در همانیدگی‌ها مستقر باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج زیر خانه است و چاره نیست

از خرابی خانه مندیش و مایست

چاره‌ای نیست، چون گنج عشق و خرد در زیر خانه‌تَن، من ذهنی، نهفته است پس نباید از ویران کردن خانه ذهن تردیدی به دل راه دهی، درنگ جایز نیست، ذهنت را خاموش کن، فکرهای همانیده را کنار بگذار تا زندگی، خانه ذهنت را خراب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۲

که هزاران خانه از یک نقد گنج

توان عمارت کرد، بی‌تکلیف و رنج



زیرا از نقدینه‌های گنج حضور، خرد و عشقی که از فضای یکتایی می‌آید می‌توان بدون هیچ زحمت و رنجی هزاران خانه را آباد کرد یعنی فکرهای نو آفرید، الگوهای فکری و باورهای کهنه و قدیمی را خراب کرد و ساختارهای نیک و بی‌درد خلق کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳

عاقبت این خانه خود ویران شود

گنج از زیرش یقین عریان شود

سرانجام وقتی که می‌میریم، این خانه که نماد من‌ذهنی است ویران و متلاشی شده و گنج نهفته از زیر آن که همان مرکز عدم است پیدا خواهد شد.

[انسان زمان مرگ به‌عنوان هشیاری متوجه می‌شود که خداوند همیشه با او بوده و می‌خواسته که از طریق او تجلی کند، ولی او فقط من‌ذهنی‌اش را زنده نگه داشته‌است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴

لیک آن تو نباشد، زآنکه روح

مزد ویران کردنستش آن فتوح

اما وقتی که با مرگ جسمی از دنیا بروی، دیگر آن گنج حضور نصیب تو نخواهد شد، زیرا گنج حضور و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا، مزد این است که هشیارانه و تا زمانی که زنده هستی، من‌ذهنی را ویران کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى



آیا کسی که روی خود کار نکرده و با فضاگشایی و کشیدن درد هشیارانه دکان من ذهنی خود را ویران نساخته‌است، دستمزدی دارد؟ آیا او می‌تواند مزد و پاداش مرکز عدم را دریافت کند؟ مسلماً خیر، نمی‌تواند و پاداشی ندارد، «زیرا برای انسان جز آن چه بکوشد نصیب و بهره‌ای نیست»

قرآن کریم، سورهٔ نجم (۵۳)، آیهٔ ۳۹

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛»

«و اینک: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پاره‌دوزی می‌کُنی اندر دکان

زیر این دگانِ تو، مدفون دو کان

ای انسان، تو در دکان من ذهنی به پینه‌دوزی همانیدگی‌ها مشغول هستی، یعنی تا خداوند با حکم قضا چیزی را از تو می‌گیرد، تو چیز دیگری به‌جای آن گذاشته و وصله‌پینه می‌کُنی، درحالی‌که دو معدن گران‌بهای عشق و خرد ایزدی در زیر این دکان نهفته است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

هست این دگانِ کرایمی، زود باش

تیشه بستان و تگش را می‌تراش

\*تک: ته، قعر، عمق

این دکان جسمت کرایه‌ای است و به‌زودی با مرگ تو متلاشی خواهد شد. پس زود باش، تیشهٔ فضاگشایی و حضور ناظر را به‌دست گیر و با شناسایی همانیدگی‌ها پایهٔ من ذهنی را بتراش تا به خرد و عشق الهی دست پیدا کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

پس سلیمان آندرونه راست کرد

دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

[تاج شاهی حضرت سلیمان به دلیل کج وزیدن باد، کج می‌شد. سلیمان تاج را با دستش درست می‌کرد، اما دوباره کج می‌شد. او هرچه سعی می‌کرد نمی‌توانست آن را درست کند.] این داستان یک تمثیل است و در واقع نشان می‌دهد حضرت سلیمان پی‌برد که نیروی زندگی مطابق خرد الهی به او نمی‌وزد و او نمی‌تواند ادارهٔ امورش را به دست گیرد. پس متوجه شد که با یک چیز همانیده است. بنابراین همان لحظه با فضاگشایی مرکزش را درست کرد و دلش را نسبت به میل و شهوت آن همانیدگی سرد کرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: پارمیس

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com